بسم الله الرحمن الرحيم

\Strophe:

سپاس و آفرین آن پادشا را Verse: a

Verse: b که گیتی را پدید آورد و مارا

۲Strophe:

بدو زیباست ملک و پادشایی Verse: a

Verse: b که هر گز ناید از ملکش جدایی

۳Strophe:

خدای پاک و بی همتا و بی یار Verse: a

هم از اندیشه دور و هم ز دیدار Verse: b

*Strophe:

نه بتواند مرو را چشم دیدن Verse: a

نه اندیشه درو داند رسیدن Verse: b

۵Strophe:

نه نقصانی پذیرد همچو جوهر Verse: a

نه زان گردد مرو را حال دیگر Verse: b

نه هست او را عرض با جوهری یار Verse: a

Verse: b که جوهر پس ازو بوده ست ناچار

vStrophe:

Verse: a نشاید وصف او گفتی که چون است

Verse: b که از تشبیه و از وصف او برون است

λStrophe:

verse: a به وصفش چند گفتی هم نه زیباست

Verse: b که چندی را مقادیرست و احصاست

AStrophe:

Verse: a کجا وسفش به گفتن هم نشاید

که پس پیرامنش چیزی بباید Verse: b

YPage of edition:

\·Strophe:

به وصفش هم نشاید گفت کی بود Verse: a

کجاهستش را مدت نپینود Verse: b

\\Strophe:

و گر کی بودن اندر وصفش آید Verse: a

پس او را اول و آخر بباید Verse: b

۱۲Strophe:

نه با چیزی بپیوسته ست دیگر Verse: a

Verse: b که پس باشند در هستی برابر

۱۳Strophe:

نه هست او را نهاد و حد و مقدار Verse: a

Verse: b که پس باشد نهایاتش پدیدار

\forstrophe:

نه ذات او بود هر گز مکانی Verse: a

نه علم ذات او باشد نهانی Verse: b

۱۵Strophe:

زمان از وی پدید آمد به فرمان Verse: a

به نزد برترین جوهر ز گیهان Verse: b

۱۶Strophe:

بدان جایی که جنبش گشت پیدا Verse: a

Verse: b وز آن جنبش زمانه شد هویدا

\vStrophe:

مکان را نیز حد آمد پدیدار Verse: a

میان هر دوان اجسام بسیار Verse: b

۱۸Strophe:

نفرمایی که آراید سرایی Verse: a

بدین سان جز حکیمی پادشایی Verse: b

\9Strophe:

Verse: a که قوت را پدید آورد بی یار

به هستی نیستی را کرد قهار Verse: b

۲۰Strophe:

Verse: a خداوندی که فرمانش روایی

پنین دارد همی در پادشایی Verse: b

۲۱Strophe:

نخستین جوهر روحانیان کرد Verse: a

که او را نزمکان ونز زمان کرد Verse: b

۲۲Strophe:

برهنه کرد صورت شان زمادت Verse: a

سراسر رهنمایان سعادت Verse: b

۲۳Strophe:

به نور خویش ایشان را بیاراست Verse: a

Verse: b وزیشان کرد پیدا هر چه خود خواست

۲۴Strophe:

نخستین آنچه پیدا شد ملک بود Verse: a

Verse: b وزان پس جوحری کرد آن فلک بود

۲۵Strophe:

verse: a وزیشان آمد این اجرام روشن

بسان گل میان سبز گلشن Verse: b

۲۶Strophe:

بهین شکلیست ایشان را مدور Verse: a

خنان چون بهترین لونی منور Verse: b

"Page of edition:

vyStrophe:

پو صورتهای ایشان صورتی نیست Verse: a

Verse: b که ایشان را نهیب و آفتی نیست

نه یکسانند هنواره به مقدار Verse: a

به دیدار و به کردار و به رفتار Verse: b

۲۹Strophe:

اگر بی اختر ستی چرخ گردان Verse: a

نگشتی مختلف اوقات گیهان Verse: b

۳·Strophe:

نبودی این عللهای زمانی Verse: a

Verse: b کزو آید نباتی زندگانی

۳۱Strophe:

و این مایه نبودی رستنی را Verse: a

Verse: b نبودی جانور روی ز می را

۳۲Strophe:

و گر بی آسمان بودی ستاره Verse: a

بهان پر نور بودی هامواره Verse: b

۳۳Strophe:

Verse: a فروغ نور ظلمت را ز دودی

پس این کون و فساد ما نبودی Verse: b

۳۴Strophe:

و گر نه کردی بودی چرخ مایل Verse: a

بدين سان لختكيميل معدل Verse: b

۳۵Strophe:

نبودی فصلهای سال گردان Verse: a

نه تابستان رسیدی نه زمستان Verse: b

۳۶Strophe:

بزرگا کامگارا کردگارا Verse: a

Verse: b که چندین قدرتش نبود مارا

۳۷Strophe:

پنان کس زور و قوت بی کرانست Verse: a

Verse: b عطابخشی و جودش همچنانست

۳۸Strophe:

نه گر قدرت نماید آیدش رنج Verse: a

نه گر بخشش كند پالايدش گنج Verse: b

۳۹Strophe:

ود قدرت نمای جاودان بود Verse: a

verse: b مرو را جود و قدرت بی کران بود

۴۰Strophe:

به قدرت آفرید اندازه گیری Verse: a

ز دادار جهان قدرت پذیری Verse: b

۴\Strophe:

werse: a هیولی خواند او را مرد دانا

به قوتها پذیرفتن توانا Verse: b

۴۲Strophe:

و ایزد را دهشها بی کران است Verse: a

پذیرفتن مرو را همچنان است Verse: b

*Page of edition:

۴۳Strophe:

پذیرد افرینشها ز دادار Verse: a

پذیرد مهر دینار کو از سکه پذیرد مهر دینار Verse: b

۴۴Strophe:

مثال او به زر ماند که از زر Verse: a

Verse: b کند هر گونه صورت مرد زرگر

پو ازد خواست کردن این جهان را Verse: a

Verse: b کزو کون و فسادست این و آن را

۴۶Strophe:

همی دانست کاین آن گاه باشد Verse: a

Verse: b که ارکانش فرود ماه باشد

۴۷Strophe:

یکی پیوند بر باید به گوهر Verse: a

منور گردد آن را در برابر Verse: b

۴۸Strophe:

یکی را در کژی صورت به فرمان Verse: a

یکی بر راستی او را نگهبان Verse: b

۴۹Strophe:

پدید آورد آن را از هیولی Verse: a

Verse: b چهار ارکان بدین هر چار معنی

از آن پیوندها آمد حرارات Verse: a

دگر پیوند کز وی شد برودت Verse: b

۵۱Strophe:

رطوبت جسمها را کرد چونان Verse: a

که گاه شکل بستن بد به فرمان Verse: b

۵۲Strophe:

یبوست همچنان او را فرو داشت Verse: a

verse: b بدان تقویم و آن تعدیل کاوداشت

۵۳Strophe:

و گشتند این چهار ارکان مهیا Verse: a

ازان گرمی بر آمد سوی بالا Verse: b

۵۴Strophe:

verse: a و گر سردی به بالا بر گذشتی

ز جنبسهای گردون گرم گشتی Verse: b

۵۵Strophe:

پس آنگه چیره گشتی هر دو گرمی Verse: a

برفتی سردی و تری و نرمی Verse: b

Verse: a لطيف آمد ازيشان باد و آتش

ازیرا سوی بالا گشت سر کش Verse: b

۵۷Strophe:

بگردانید مثل چرخ گردان Verse: a

همه نوری گذر یابد دریشان Verse: b

۵۸Strophe:

بدان تا نور مهر و دیگر اجرام Verse: a

رسد ز انجا بدین الوان و اجسام Verse: b

۵۹Strophe:

زمین را نیست با لطف آشنایی Verse: a

Verse: b که تا بر وی بماند روشنایی

۶. Strophe:

و گر چونین نبودی او به گوهر Verse: a

نماندی روشنایی از برابر Verse: b

۵Page of edition:

۶\Strophe:

پور مادر پور مادر Verse: a

Verse: b هوا و خاک پاک و آب و آذر

۶۲Strophe:

ازیشان زاد چندین گونه فرزند Verse: a

ز گوهرها و از تخم برومند Verse: b

۶۳Strophe:

werse: a هزاران گونه از هر جنس جان ور

همیشه حال گردانند یکسر Verse: b

۶۴Strophe:

و لیکن عالم کون و تباهی Verse: a

دگر گون يافت فرمان الهي Verse: b

۶۵Strophe:

کجا در عالم مبدا و بالا Verse: a

verse: b به ترتیب آنچه بد به گشت پیدا

۶۶Strophe:

در این عالم نه چونان بود فرمان Verse: a

Verse: b که اول گشت پیدا گوهر از کان

به ترتیب آنچه به بد باز پس ماند Verse: a

Verse: b طبیعت اعتدال از پیش می راند

۶\Strophe:

په آن مادت کزو مردم همی خاست Verse: a

Verse: b خدای ما نخست آن را بپیر است

۶۹Strophe:

Verse: a فزونیهای آن را کرد اجسام

یکایک را دگر جنس و دگر نام Verse: b

v.Strophe:

به کان اندر مرو را زرعیان است Verse: a

Verse: b و لیک از دیده، مردم نهان است

v\Strophe:

نحستین جنس گوهر خاست از کان Verse: a

به زيرش نوع گوهرهای الوان Verse: b

vyStrophe:

دوم جنس نبات آمد به گیهان Verse: a

سیم جنس هزاران گونه حیوان Verse: b

vvStrophe:

چو یزدان گوهر مردم بپالود Verse: a

از آن با اعتدالی کاندر و بود Verse: b

vfStrophe:

پدید آورد مردم را ز گوهر Verse: a

بران هم گوهران بر کرد مهتر Verse: b

vaStrophe:

غرض زیشان همه خود آدمی بود Verse: a

Verse: b که اورا فصلهای مردمی بود

vsStrophe:

نبات عالم و حيوان و گوهر Verse: a

Werse: b سراسر آدمی را شد مسخر

Page of edition:

vvStrophe:

پو او را پایه زیشان بر تر آمد Verse: a

تمامی را جهانی دیگر آمد Verse: b

۷۸Strophe:

بدو داده است ایزد گوهر پاک Verse: a

Verse: b که نز بادست و نز آبست نز خاک

vaStrophe:

یکی گوید مرو را روح قدسا Verse: a

یکی گوید مرو را نفس گویا Verse: b

۸·Strophe:

نداند علم کلی را نهایت Verse: a

verse: b برون آرد صناعت از صناعت

۸۱Strophe:

پسندد و دانش پسندد Verse: a

بیاموزد پس آن را کار بندد Verse: b

۸۲Strophe:

ز دوده گردد از زنگ تباهی Verse: a

Verse: b به چشمش خوار گردد شاه و شاهی

۸۳Strophe:

werse: a شود پالوده از طبع بهیمی

به دست ارد کتبهای حکیمی Verse: b

نخواهد هیچ اجسام زمین را Verse: a

میشه جوید آیات برین را Verse: b

۸۵Strophe:

بلندی جوید آنجا نه مکانی Verse: a

Verse: b و لیک از قدر و عز جاودانی

እ۶Strophe:

پو رسد گردد از چنگال اصداد Verse: a

Werse: b شود آنجا که او را هست میعاد

муStrophe:

werse: a شود ماننده آن پیشینگان را

Verse: b کزیشان مایه آمد این جهان را

ллStrophe:

پنین دان کردگارت را چنین دان Verse: a

بیفگن شک و دانش را یقین دان Verse: b

۸۹Strophe:

مکن تشبیه او را در صفاتش Verse: a

که از تشبیه پاکیزه ست ذاتش Verse: b

۹. Strophe:

بگفتم آنچه دانستم ز توحید Verse: a

خدای خویش را تمجید و تحمید Verse: b

گفتر اندر ستایش محمد مصطوفی عالیه السلام

\Strophe:

کنون گویم ثناهای پیمبر Verse: a

Verse: b که ما را سوی یزدانست رهبر

۲Strophe:

ورد کیتی سر بر آورد Verse: a

شب بی دانشی سایه بگسترد Verse: b

۳Strophe:

بیامد دیو و دام کفر بنهاد Verse: a

همه گیتی بدان دام اندر افتاد Verse: b

*Strophe:

ز غمری هر کسی چون گاو و خر بود Verse: a

werse: b همه چشمی و گوشی کور و کر بود

۵Strophe:

یکی ناقوس در دست و چلیپا Verse: a

یکی آتش پرست و زند و استا Verse: b

Strophe:

یکی بت را خدای خویش کرده Verse: a

یکی خورشید و مه را سجده برده Verse: b

vStrophe:

Verse: a گرفته هر یکی راه نگونسار

Verse: b که آن ره را به دوزخ بوده هنجار

λStrophe:

به فصل خویش یزدان رحمت آورد Verse: a

ز رحمت نور در گیتی بگسترد Verse: b

Strophe:

بر آمد آفتاب راست گویان Verse: a

خجسته رهنمای راه جویان Verse: b

\·Strophe:

وراغ دين ابوالقاسم محمد Verse: a

رسول خاتم و یاسین و احمد Verse: b

\\Strophe:

به پاکی سید فرزند آدم Verse: a

به نیکی رهنمای خلق عالم Verse: b

\r\Strophe:

خدا از آفرینش آفریدش Verse: a

ز پاکان و گزینان بر گزیدش Verse: b

۱۳Strophe:

نبوت را بدو داده دو برهان Verse: a

یکی فرقان و دیگر تیغ بران Verse: b

۱۴Strophe:

werse: a سخن گویان از ان خیره بماندند

هنر جویان بدین جان برفشاندند Verse: b

۱۵Strophe:

کجا در عصر او مردم که بودند Verse: a

Verse: b فصاحت با شجاعت مى ننودند

λPage of edition:

۱۶Strophe:

بجو در شعرها گفتار ایشان Verse: a

ببین در نامها کردار ایشان Verse: b

\vStrophe:

werse: a سخن شان در فصاحت آبدارست

Verse: b هنرشان در شجاعت بیشمارست

۱۸Strophe:

چنان قومی بدان کردار و گفتار Verse: a

زبان شان در نثار و تیغ خونبار Verse: b

\9Strophe:

پیمبر و بشنیدند فرقان از پیمبر Verse: a

بدیدندش به جنگ بدر و خیبر Verse: b

۲۰Strophe:

بدانستند کان هر دو خداییست Verse: a

پذیرفتنش جان را روشناییست Verse: b

۲۱Strophe:

سران ناکام سر بر خط نهادند Verse: a

Verse: b دوال از بند گیتی بر گشادند

ز چنگ دیو بد گوهر برستند Verse: a

بتان مکه را در هم شکستند Verse: b

۲۳Strophe:

به نور دین ز دوده گشت ظلمت Verse: a

Verse: b وز ابر حق فرو بارید رحمت

۲۴Strophe:

بشد کیش بت آمد دین یزدان Verse: a

زمین کفر بستد تیغ ایمان Verse: b

۲۵Strophe:

سپاس و شکر ایزد چون گزاریم Verse: a

مگر جان را به شکر او سپاریم Verse: b

APage of edition:

۲۶Strophe:

بدین دین همایون کاو به ما داد Verse: a

بدین رهبر که بهر ما فرستاد Verse: b

rvStrophe:

رسول آمد رسالتها رسانيد Verse: a

Verse: b جهانی را ز خشم او رهانید

۲۸Strophe:

په بخشاینده و مشفق خداییست Verse: a

په نيکو کار و چه رحمت نماييست Verse: b

۲۹Strophe:

که بر بیچارگی ما ببخضود Verse: a

رسولی داد و راه نیک بننود Verse: b

۳۰Strophe:

پذیرفتیم وی را به خدایی Verse: a

verse: b رسولش را به صدق و رهنمایی

۳۱Strophe:

نه با وی دیگری انبار گیریم Verse: a

نه جز گفتار او چیزی پذیریم Verse: b

۳۲Strophe:

verse: a به دنیی و به عقبی روی با اوست

verse: b بجز اومان ندارد هیچ کس دوست

اگر شمشیر بارد بر سر ما Verse: a

Verse: b جزین دینی نباید در خور ما

۳۴Strophe:

نگه داریم دین تا روح داریم Verse: a

به یزدان روح و دین با هم سپاریم Verse: b

۳۵Strophe:

خدایا آنچه بر ما بود کردیم Verse: a

تن و جان را به فرمانت سپردیم Verse: b

۳۶Strophe:

ز پیغمبر پذیرفتیم دینت Verse: a

Verse: b بیفزودیم شکر و اَفرینت

۳۷Strophe:

Verse: a و ليكن اين تن ما تو سرشتى

Verse: b قصای خویش بر ما تو نوشتی

۳۸Strophe:

Verse: a گرایدون کز تن ما گاه گاهی

پدید آید خطایی یاگناهی Verse: b

مزن کردار ما را بر سر ما Verse: a

مکن پاداش ما را در خور ما Verse: b

۴·Strophe:

که ما بیچارگان تو خداییم Verse: a

همیدون ز امتان مصطفاییم Verse: b

۴۱Strophe:

ار چه با گناه بی شماریم Verse: a

به فصل و رحمت امیدواریم Verse: b

۴۲Strophe:

ترا حوانیم و شاید گر بخوانیم Verse: a

Verse: b که ما ره جز به در گاهت ندانیم

۴۳Strophe:

Verse: a کریمان مر صعیفان را نرانند

verse: b بحاصه چون به زاریشان بخوانند

۴۴Strophe:

Verse: a کریمی تو بخوان ما را به در گاه

Verse: b چو خوانیمت به زاری گاه و بیگاه

معیفانیم شاید گر بخوانی Verse: a

Verse: b گنهکاریم شاید گر نرانی

۴۶Strophe:

ز تو نشگفت فصل و بردباری Verse: a

خنان کز ما جفا و زشتکاری Verse: b

\.Page of edition:

FvStrophe:

ترا احسان و رحمت بیکرانست Verse: a

Verse: b شفیع ما همیدون مهربانست

۴۸Strophe:

پیش رحمت آید محمد Verse: a

Verse: b امید ما ز فصلت کی شود رد

طاعت

١

werse: a سه طاعت واجب آمد بر خردمند

Verse: b که آن هر سه به هم دارند پیوند

از یشانست دل را شاد کامی Verse: a

Verse: b وزیشانست جان را نیک نامی

۳Strophe:

دل از فرمان این هر سه مگردان Verse: a

Verse: b اگر شواهی که یابی هر دو گیهان

۴Strophe:

بدین گیتی ستوده زندگانی Verse: a

verse: b بدان گیتی نهشت جاودانی

۵Strophe:

یکی فرمان دادار جهانست Verse: a

Verse: b که جان را زو نجات جاودانست

۶Strophe:

دوم فرمان پيغمبر محمد Verse: a

که آن را کافی بی دین کند رد Verse: b

vStrophe:

سیم فرمان سلطان جهاندار Verse: a

به ملک اندر بهای دین دادار Verse: b

λStrophe:

Verse: a ابوطالب شهنشاه معظم

Verse: b خداوند خداوندان عالم

AStrophe:

ملک طغرلبک آن خورشید همت Verse: a

به هر کس زو رسیده عز و نعمت Verse: b

\·Strophe:

disperse: a ظفر وی را دلیل و جود گنجور

Verse: b وفا وى را امين و عقل دستور

\\Strophe:

مر أن را كاوست هم نام محمد Verse: a

پو او منصور شد چون او مؤید Verse: b

۱۲Strophe:

پدید آمد ز مشرق همچو خورشید Verse: a

verse: b به دولت شاه شاهان شد چو جمشید

\r\Strophe:

verse: a به هندی تیغ بسته هند و خاور

verse: b به تر کی جنگ جویان روم و بربر

۱۴Strophe:

میان بسته ست بر ملک گشادن Verse: a

Verse: b جهان گیرد همی از دست دادن

\\Page of edition:

۱۵Strophe:

په خوانی قصه ساسانیان را Verse: a

همیدون دفتر سامانیان را Verse: b

۱۶Strophe:

بخوان اخبار سلطان را یکی بار Verse: a

Verse: b که گردد آن همه بر چشم تو خوار

\vStrophe:

ییابی اندرو چنان که خواهی Verse: a

شگفتیهای پیروزی و شاهی Verse: b

۱۸Strophe:

نوادرها و دولتهای دوران Verse: a

عجایبها و قدرتهای یزدان Verse: b

\9Strophe:

بخوان اخبار او را تا بدانی Verse: a

که کس ملکت نیابد رایگانی Verse: b

۲۰Strophe:

زمین ماورالنهر و خراسان Verse: a

werse: b سراسر شاه را بوده ست میدان

۲۱Strophe:

نبردی کرده بر هر جایگاهی Verse: a

برو بشکسته سالاری و شاهی Verse: b

۲۲Strophe:

پو از توران سوی ایران سفر کرد Verse: a

پو کیخسرو به جیحون بر گذر کرد Verse: b

۲۳Strophe:

werse: a ستورش بود کشتی بخت رهبر

Verse: b خدایش بود پشت و چرخ یاور

۲۴Strophe:

نگر تا چون یقین دلش بد پک Verse: a

Verse: b که بر رودی چنان بگذشت بی باک

۲۵Strophe:

پو نشکوهید او را دل ز جیحون Verse: a

پرا بشکوهد از حال دگر گون Verse: b

۲۶Strophe:

نه از گرما شکوهد نه ز سرما Verse: a

verse: b نه از ریگ و کویر و کوه و دریا

rvStrophe:

بیابانهای خوارزم و خراسان Verse: a

به چشمش همچنان آید که بستان Verse: b

YAStrophe:

همیدون شخ های کوه قارن Verse: a

به چشمش همچنان آید که گلشن Verse: b

۲۹Strophe:

نه چون شاهان دیگر جام جویست Verse: a

Verse: b که از رنج آن نام جویست

همی تا آب جیحون راز پس ماند Verse: a

verse: b دو صد جیحون ز خون دشمنان راند

۳۱Strophe:

یکی طوفان ز شیمشرش بر آمد Verse: a

Verse: b کزو روز همه شاهان سر آمد

۳۲Strophe:

بدان گیتی روان شاه مسعود Verse: a

خجل بود از روان شاه محنود Verse: b

۳۳Strophe:

Verse: a کجا او سرزنش کردی فراوان

که بسپردی به نادانی خراسان Verse: b

۳۴Strophe:

Verse: a کنون از بس روان شهریاران که

که با باد روان گشتند یاران Verse: b

\YPage of edition:

۳۵Strophe:

همه از دست او شمشیر خوردند Verse: a

werse: b همه شاهی و ملک او را سپردند

۳۶Strophe:

روان او برست از شرمساری Verse: a

Verse: b که بسیارند همچون او به زاری

۳۷Strophe:

به نزدیک پدر گشته ست معذور Verse: a

Verse: b که بهتر زو بسی شه دید مقهور

۳۸Strophe:

Verse: a کدامین شاه در مشرق گه رزم

Verse: b توانستی زدن با شاه خوارزم

۳۹Strophe:

شناسد هر که در ایام ما بود Verse: a

Verse: b که کار شه ملک چون برسما بود

۴·Strophe:

سوار ترک بودش صد هزاری Verse: a

Verse: b که بس بد با سپاهی زان سواری

ز بس کاو تاختن برد و شبیخون Verse: a

Werse: b شکوهش بود ز آن رستم افزون

۴۲Strophe:

Verse: a خداوند جهان سلطان اعظم

Verse: b به تدبیر صواب و رای محکم

۴۳Strophe:

چنان لشکر بدرد روز کینه Verse: a

که سندان گران مر آبگینه Verse: b

۴۴Strophe:

هم از سلطان هزیمت شد به خواری Verse: a

هم اندر راه کشته شد به زاری Verse: b

۴۵Strophe:

بد اندیشان سلطان آنچه بودند Verse: a

همین روز و همین حال آند Verse: b

۴۶Strophe:

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد Verse: a

خنان افتد که هرگز برنخیزد Verse: b

FvStrophe:

تنش گردد شقاوت را فسانه Verse: a

روانش تیر خذلان را نشانه Verse: b

۴۸Strophe:

و لیکن گر ورا دشمن نبودی Verse: a

پس این چندین هنر با که ننودی Verse: b

۴۹Strophe:

اگر ظلمت ننودی سایه گستر Verse: a

نبودی قدر خورشید منور Verse: b

۵. Strophe:

werse: a هميدون شاه گيتي قدر والاش

Verse: b پدید آورد مردم را به اعداش

۵۱Strophe:

و صافی کرد خوارزم خراسان Verse: a

Verse: b فرود آمد به طبرستان و گرگان

۵۲Strophe:

زمینی نیست در عالم سراسر Verse: a

Verse: b ازو پژموده تر از وی عجبتر

werse: a سه گونه جای باشد صعب و دشوار

یکی دریا دگر آجام و کهسار Verse: b

۵۴Strophe:

سراسر کوه او قلعه همانا Verse: a

Verse: b چو خندق گشته در دامانش دریا

۱۳Page of edition:

۵۵Strophe:

نداند زیرک آن را وصف کردن Verse: a

نداند دیو در وی راه بردن Verse: b

۵۶Strophe:

درو مردان جنگی گیل و دیلم Verse: a

دلیران و هنرجویان عالم Verse: b

۵۷Strophe:

werse: a هنرشان غارتست و جنگ پیشه

بیامخته دران دریا و بیشه Verse: b

۵۸Strophe:

پو رایتهای سلطان را بدیدند Verse: a

و دیو از نام یزدان در رمیدند Verse: b

۵۹Strophe:

از آن دریا که آنجا هست افزون Verse: a

Verse: b ازیشان ریخت سلطان جهان خون

۶. Strophe:

Verse: a کنون یابند آنجا بر درختان

به جای میوه مغز شوربختان Verse: b

۶\Strophe:

و ان ولایت چو صافی گشت شهر و آن ولایت Verse: a

از انجا سوی ری آورد رایت Verse: b

۶۲Strophe:

به هر جایی سپهداران فرستاد Verse: a

Verse: b که یک یک مختصر با تو کنم یاد

۶۳Strophe:

سپهداری به مکران رفت و گرگان Verse: a

یکی دیگر به موصل رفت و خوزان Verse: b

یکی دیگر به کرمان رفت و شیراز Verse: a

Verse: b یکی دیگر به ششتر رفت و اهواز

۶۵Strophe:

یکی دیگر به اران رفت و ارمن Verse: a

Verse: b فگند اندر دیار روم شیون

۶۶Strophe:

سپهداران او پیروز گشتند Verse: a

بد اندیشان او بدروز گشتند Verse: b

۶۷Strophe:

رسول آمد بدو از ارسلان خان Verse: a

به نامه جست ازو پیوند و پیمان Verse: b

۶۸Strophe:

فرستادش به هدیه مال بسیار Verse: a

پذیرفتش خراج ملک تاتار Verse: b

۶۹Strophe:

بهان سالار با وی کرد پیوند Verse: a

Verse: b که دید او را به شاهی بس خردمند

v·Strophe:

وزان پس مرد مال آمد ز قیسر Verse: a

خنان کاید ز کهتر سوی مهتر Verse: b

۷۱Strophe:

خراج روم ده ساله فرستاد Verse: a

اسیران را ز بندش کرد آزاد Verse: b

vyStrophe:

به عنوریه با قصرش برابر Verse: a

verse: b مناره کرد و مسجد کرد و منبر

vrStrophe:

نوشته نام سلطان بر مناره Verse: a

شده زو دین اسلام آشکاره Verse: b

۱۴Page of edition:

v Strophe:

ز شاه شام نیز آمد رسولی Verse: a

ننوده عهد را بهتر قبولی Verse: b

۷۵Strophe:

فرستاده به هدیه مال بسیار Verse: a

Verse: b وزأن جمله يكي ياقوت شهوار

vsStrophe:

یکی یاقوت رمانی بشکوه Verse: a

Verse: b بزرگ و گرد و ناهنوار چون کوه

vvStrophe:

ز رخشانی چو خورشید سما بود Verse: a

خراج شام یک سالش بها بود Verse: b

YAStrophe:

ابا خوبی و با نغزی و رنگش Verse: a

بر آمد سی و شش مثقال سنگش Verse: b

vaStrophe:

ازان پس آمدش منضور و خلعت Verse: a

Verse: b لوای پادشاهی از خلیفت

۸۰Strophe:

بپوشید آن لوا را در صفاهان Verse: a

بدانش تهنیت کردند شاهان Verse: b

به یک رویه ز چین تا مصر و بربر Verse: a

شدند او را ملوک دهر چاکر Verse: b

۸۲Strophe:

میان دجله و جیهون جهانیست Verse: a

Verse: b وليكن شاه را چون بوستانيست

۸۳Strophe:

رهی گشتند او را زور دستان Verse: a

ز دل کردند بیرون مکور دستان Verse: b

۸۴Strophe:

همی گردد در این شاهانه بستان Verse: a

به کام خویش با درگه پرستان Verse: b

۸۵Strophe:

هزاران آفتاب اندر کنارش Verse: a

werse: b هزاران اژدها اندر حصارش

እ۶Strophe:

گهی دارد نشست اندر خراسان Verse: a

Verse: b گهی در اصفهان و گه به گرگان

AvStrophe:

از اطراف ولایت هر زمانی Verse: a

به فتهی آورندش مژدگانی Verse: b

AAStrophe:

ز بانگ طبل و بوق مژده خواهان Verse: a

نخفتم هفت مه اندر صفاهان Verse: b

۸۹Strophe:

به ماهی در نباشد روزگاری Verse: a

Verse: b کز اقلیمی نیارندش نثاری

۱۵Page of edition:

۹۰Strophe:

Verse: a جهان او راست می دارد شادی

Verse: b که و مه را همی بخشد به رادی

۹۱Strophe:

مرادش زین جهان جز مردمی نه Verse: a

زیزدان ترسد و از آدمی نه Verse: b

۹۲Strophe:

بر اطراف جهان شاهان نامی Verse: a

Verse: b ازو جویند جاه و نیک نامی

۹۳Strophe:

ازیشان هر کرا او به نوازد Verse: a

ز بخت خویش آن کس بیش نازد Verse: b

۹۴Strophe:

به درگاه آنکه او را کهترانند Verse: a

verse: b مه از خانان و بیش از قیصرانند

۹۵Strophe:

Verse: a کجا از خان و قیصر سال تا سال

همی آید پیاپی گونه گون مال Verse: b

%Strophe:

Verse: a کرا دیدی تو از شاهان کضور

بدین نام و بدین جاه و بدین فر Verse: b

avStrophe:

کدامین پادشه را بود چندین Verse: a

ز مصر و شام و موصل تا در چین Verse: b

Verse: a کدامین پادشه را این هنر بود

Verse: b که نزرنج و نه از مرگش حذر بود

۹۹Strophe:

werse: a سزد گر جان او چندان بماند

Verse: b که افزونتر ز جویدان بماند

\...Strophe:

هزاران آفرین بر جان او باد Verse: a

مدار چرخ بر فرمان او باد Verse: b

۱۰\Strophe:

ستاره رهنمای کام او باد Verse: a

زمانه نیک خواه نام او باد Verse: b

۱۰۲Strophe:

Werse: a شهنشاهی و نامش جاودان باد

تنش آسوده و دل شادمان باد Verse: b

\.\TStrophe:

کجا رزمش بود پیروزگر باد Verse: a

Verse: b کجا بزمش بود با جاه و فرباد

به هر کامی نشاط او را قرین باد Verse: a

به هر کاری خدا او را معین باد Verse: b

۵Chapter:

گفتار اندر گرفتن سلطان شهر اصفهان را

\Strophe:

چو سلطان معاصم شاه شاهان Verse: a

به فال نیک آمد در صفاهان Verse: b

۲Strophe:

به شادی دید شهری چون بهاری Verse: a

Verse: b چو گوهر گرد شهر اندر حصاری

۳Strophe:

خلاف شاه او را کرده ویران Verse: a

Verse: b کجا ماند خلاف شه به طوفان

*Strophe:

اگر نه شاه بودی سخن عادل Verse: a

به گاه مهر و بخشایش نکو دل Verse: b

Verse: a صفاهان را نماندی خشت بر خشت

نکردی کس به صد سال اندر و کشت Verse: b

Strophe:

ولیکن مردمی را کار فرمود Verse: a

verse: b به شهری و سپاهی بر ببخضود

vStrophe:

گنهشان زیر پا اندر بمالید Verse: a

خنان کز خشم او یک تن ننالید Verse: b

λStrophe:

نه چون دیگر شهان کین کهن خواست Verse: a

verse: b به چشم خویش دشمن را بپیراست

Strophe:

چنان چون یاد کرد ایزد به فرقان Verse: a

Verse: b چو گفتی حال بلقیس و سلیمان

۱۹Page of edition:

\ Strophe:

که شاهان چون به شهر نو در آیند Verse: a

تباهیها و زشتیها نمایند Verse: b

\\Strophe:

Verse: a گروهی را که عز و جاه دارند

verse: b به دست خواری و سختی سپارند

۱۲Strophe:

خداوند جهان شاه دلاور Verse: a

پدید آورد رسمی زین نکوتر Verse: b

۱۳Strophe:

ز هر گونه که مردم بود در شهر Verse: a

ز داد خویش دادش جمله را بهر Verse: b

۱۴Strophe:

werse: a سپاهی را ولایت داد و شاهی

نه زشتی شان ننود و نه تباهی Verse: b

۱۵Strophe:

بدانگه کس ندید از وی زیانی Verse: a

یکی دیدند سود و شادمانی Verse: b

پو کار لشکری زین گونه بگزارد Verse: a

خنان کز هیچ کس مویی نیازارد Verse: b

\vStrophe:

رعیت را ازین بهتر ببخضود Verse: a

همه شهر از بداندیشان بپالود Verse: b

NStrophe:

Verse: a گروهی را به مردم می سپردند

رعیت را به دیوان غمز کردند Verse: b

\9Strophe:

به فرمانش زبانهاشان بریدند Verse: a

به دیده میل سوزان در کشیدند Verse: b

۲۰Strophe:

پس آنگه رنج خویش از شهر برداشت Verse: a

Verse: b برفت و شهر بی آشوب بگذشت

۲۱Strophe:

بدان تا رنج او بر کس نباشد Verse: a

Verse: b که با آن رنج مردم بس نباشد

که رفتن صفاهان داد آن را Verse: a

Verse: b که ارزانیست بختش صد جهان را

۲۳Strophe:

ابوالفتح أفتاب نامداران Verse: a

مظفر نام و تاج کامگاران Verse: b

۲۴Strophe:

به فصل اندر جهانی از تمامی Verse: a

werse: b شهنشه را چو فرزند گرامی

۲۵Strophe:

ملک او را سپرده کدخدایی Verse: a

برو گسترده هم فرّخدایی Verse: b

۲۶Strophe:

پسندیده مرو را در همه کار Verse: a

دلش هرگز ازو نادیده آزار Verse: b

rvStrophe:

به هر کاری مرو را دیده کاری Verse: a

وزو دیده وفا و استواری Verse: b

به گاه رفتن او را پیش خود خواند Verse: a

ز گنج مهر بر وی گوهر افشاند Verse: b

۲۹Strophe:

بدو گفت ارچه تو خود هوشیاری Verse: a

Verse: b وفاداری و از دل دوستداری

۳۰Strophe:

ز گفتن نیز چاره نیست ما را Verse: a

Verse: b که در گردن کنیمت زینها را

۲. Page of edition:

۳۱Strophe:

ترا بهتر ز هر کس برگزیدم Verse: a

پو اندر کارها شایسته دیدم Verse: b

۳۲Strophe:

به گوش دل تو بشنود هر چه گویم Verse: a

Verse: b کزین گفتن همه نام تو جویم

۳۳Strophe:

نخستین عهد ما را با تو انست Verse: a

Verse: b کزو ترسی که دادار جهانست

۳۴Strophe:

ازو ترسی بدو امّید داری Verse: a

و زو شواهی تو در هر کار یاری Verse: b

۳۵Strophe:

سر از فرمان او بیرون نیاری Verse: a

همه کاری به فرمانش گزاری Verse: b

۳۶Strophe:

دگر این مردمان کاندر جهانند Verse: a

همه چون من مراو را بندگانند Verse: b

۳۷Strophe:

بحق در کار ایشان داوری کن Verse: a

همیشه راستی را یاوری کن Verse: b

۳۸Strophe:

ستمگر دشمن دادار باشد Verse: a

Verse: b که از فرمان او بیزار باشد

به خنجر دشمنانش را ببیزای Verse: a

به نیکی دوستانش را ببخشای Verse: b

۴۰Strophe:

پو نیسندی ستم را از ستمگار Verse: a

Verse: b مکن تو نیز هرگز بر ستم کار

۴۱Strophe:

که ما از چیز مردم بی نیازیم Verse: a

verse: b به داد و دین همی گردن فرازیم

۴۲Strophe:

verse: a صفاهان را به عدل آبد گردان

همه کس را به نیکی شاد گردان Verse: b

۴۳Strophe:

درون شهر و بیرونش چنان دار Verse: a

Verse: b که ایمن باشد از مکّار و غدّار

۴۴Strophe:

چنان باید که زر بر سر نهدزن Verse: a

به روز و شب بگردد گرد برزن Verse: b

نیارد کس نگه کردن دران زر Verse: a

Verse: b و گرنه بر سر آن زر نهد سر

۴۶Strophe:

ترا زین پیش بسیار آم Verse: a

به هر کاری ز تو خشنود بودم Verse: b

FyStrophe:

بدین کار از تو هم خشنود باشم Verse: a

نكاهد أنچه من بفزود باشم Verse: b

۴۸Strophe:

سخن جمله کنیم اندر یکی جای Verse: a

Verse: b تو خود دانی که ما را چون بود رای

۴۹Strophe:

ثو خود دانی که ما نیکی پسندیم Verse: a

دل اندر نعمت گیتی نبندیم Verse: b

۵۰Strophe:

بدین سر زین بزرگی نام جوییم Verse: a

بدان سر نیکوی فرجام جوییم Verse: b

تو نام ما به کارخیر بفروز Verse: a

Verse: b که نیکی مرد را فرّخ کند روز

۲)Page of edition:

۵۲Strophe:

درین شاهی چو از یزدان بترسم Verse: a

هر آنچ از من بپرسند از تو پرسم Verse: b

۵۳Strophe:

پو کار ما به کام ما گزاری Verse: a

ز ما یابی هر امّیدی که داری Verse: b

۵۴Strophe:

امید و رنج تو صایع نمانیم Verse: a

ترا زین پس به افزونی رسانیم Verse: b

۵۵Strophe:

هر آن گاهی که تو شایسته باشی Verse: a

verse: b به کار بیش از این باثسته باشی

۵۶Strophe:

به بهروزی امید دل قوی دار Verse: a

Verse: b که فرمانت بود با بخت تو یار

۵۷Strophe:

فراوان کار بسته بر گشاید Verse: a

ترا از ما همه کامی بر آید Verse: b

۵۸Strophe:

مراد خویش با تو یاد کردیم Verse: a

برفتیم و به یزدانت سپردیم Verse: b

۵۹Strophe:

پس آنگه همچنین منضور کردند Verse: a

Werse: b همه دخل و خراج او را سپردند

۶۰Strophe:

یکی تشریف دادش شه که دیگر Verse: a

ندادست ایچ کس را زان نکوتر Verse: b

۶\Strophe:

ز تازی مر کبی نامی و رهوار Verse: a

برو زرین ستام و زین شهوار Verse: b

قبای رومی و زربفت دستار Verse: a

دگر گونه جزاین تشریف بسیار Verse: b

۶۳Strophe:

همان طبل و علم چونانکه باید Verse: a

Verse: b که چون او نامداری را بشاید

۶۴Strophe:

اگر چه کار خلعت سخت نیکوست Verse: a

Verse: b فزون از قدر عالی همت اوست

۶۵Strophe:

پگونه شاد گردد ز اصفهانی Verse: a

دلی کاو مهتر آمد از جهانی Verse: b